

اثبات امامت از طریق قاعده لطف

قاعده عقلی

متکلمان شیعه نبوت و امامت را از طریق «قاعده لطف» ثابت و حتی واجب دانسته اند. بر اساس این قاعده که یک قاعده عقلی است، بر خداوند واجب است که از راه لطف و رحمت بر بندگان خود، پیامبران و اگر نه امامانی را در میان بندگان گسیل دارد تا راه و رسم صلاح و سعادت در معاد و معاش را به آنان بیاموزند و آنان را به مصالح و مفاسد اعمال زشت و زیبای خود آگاه و هوشیار سازد. در این مبحث بر آنیم تا به بررسی استدلال ایشان و اثبات وجوب امامت از طریق «قاعده لطف» بپردازیم.

برای این کار ابتدا می بایست تعریفی روشن از واژه «لطف» ارائه دهیم و سپس ثابت کنیم که «لطف» بر خداوند واجب است. و به این ترتیب کبرای قیاس را تبیین نماییم. پس از آن نوبت به این می رسد که آیا اساساً امام و امامت «لطف» است و مشمول تعریفی که از «لطف» ارائه کردیم می شود یا نه؟ و اگر ثابت کنیم که امام و امامت «لطف» است صغرای قیاس را نیز در دست خواهیم داشت و می توانیم نتیجه بگیریم که وجود امام بر خداوند واجب است.

معنای لطف

لطف در لغت به معنای مهربانی کردن، یاری کردن و... است و در اصطلاح متکلمان معتزله و امامیه به چند صورت تعریف شده است. **سعدالدین تفتازانی** می گوید: «لطف عبارت است از آنچه مکلف به سبب آن طاعت را انجام می دهد و معصیت را ترک می کند. اگر آن چیز انسان را به انجام واجب و ترک قبیح نزدیک گرداند، لطف مقرب و اگر فراهم آورنده و تحصیل کننده تکلیف باشد، لطف محصل است.»

همچنین قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی در تعریف لطف می گوید: «لطف عبارت است از آنچه انسان با وجود آن واجبی را اختیار و از قبیح اجتناب می کند و آن لطف یا به گونه ای است که اگر نبود آن، انسان آن واجب را اختیار نمی نمود و از آن قبیح اجتناب نمی کرد، یا این که لطف به نحوی است که انسان را به انجام واجب و اجتناب از قبیح نزدیک تر می گرداند.»

اما از متکلمان امامیه **شیخ مفید** لطف را چنین تعریف می کند: «لطف عبارت است از آن چه که مکلف با آن به فرمانبری نزدیک و از گناه دور می شود و در اصل توان مکلف بر انجام تکلیف، مؤثر نبوده و به حد اجبار نرسیده باشد.»

علامه حلی هم می فرماید: «لطف، آن است که مکلف، با آن، به انجام دادن طاعت نزدیک و از گناه دور شده و تأثیری در قدرت مکلف بر انجام دادن تکلیف ندارد.»

فاضل مقداد می گوید: «لطف، آن است که مکلف، با آن، به فرمانبرداری و ترک گناه نزدیک تر شده و به حد اجبار نمی رسد و در قدرت مکلف بر انجام دادن تکلیف مؤثر نیست.»

وجوب لطف بر خداوند

متکلمان و حکما دلایل متعددی برای وجوب لطف بر خداوند آورده اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می نمایم:

1. هدف خداوند از آفرینش بندگان، اطاعت و فرمانبرداری آنان در اوامر و نواهی است:

«و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون؛ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.» (ذاریات/ 56) حال چنانچه این غرض فقط با نوعی از لطف حاصل شود و خداوند نیز عالم باشد به این که اگر این لطف نباشد، غرض (که همان فرمانبرداری است) حاصل نمی شود و با این حال، بندگان را از این لطف محروم نماید، لازم می آید که خداوند نقض غرض نموده باشد و نقض غرض از قبیح عقلی است، محال است که از حق تعالی صادر شود. چنانکه **محقق طوسی** می گوید: «و اللطف واجب لتحصیل الغرض به؛ و لطف واجب است، چون غرض به وسیله آن حاصل می شود.»

2. خداوند علت افاضه و مبدأ صدور خیرات است و لطف فیضی از فیوضات و مصلحتی از مصالح است و مانعی هم ندارد، پس خداوند هیچ گاه از افاضه ی فیض تخلف نمی کند.

3. خداوند از حیث علم و قدرت و تمامی جهات و حیثیات کامل است و فعل، فقط به نحو اتم و اصلح از او صادر می شود و شکی نیست که نزدیک کردن به طاعت و دور گرداندن از معصیت، اصلح به حال بندگان است. بنابراین صدور آن از خدا واجب است.

آیات و روایات فراوانی نیز در این زمینه وجود دارد. از جمله آیه شریفه: «**کتب علی نفسه الرحمة**؛ خداست که رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده.» (انعام/ 12) خداوند بر خودش رحمت را لازم نمود. این آیه شریفه تصریح دارد بر این که رحمت از ذات خداوند جدا نیست زیرا چنانچه رحمت، فرض ذات خداوند بر خودش باشد، مجالی برای تخلف نیست، هم چنان که برهان لطف اقتضای آن را دارد و مقتضای کمال ذات و اوصاف او لطف و رحمت بدون تخلف است و الا خلاف فرض کمال ذات خداوند لازم می آید.

همچنین آیه شریفه «**الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز**؛ خدا نسبت به بندگانش مهربان است هر که را بخواهد روزی می دهد و اوست نیرومند غالب.» (شوری/ 19) خداوند نسبت به بندگان خود لطف دارد، هر کس را بخواهد روزی دهد و او قوی و شکست ناپذیر است.

علامه طباطبایی در المیزان می فرماید: «این آیه شریفه، رازق بودن خدا را نتیجه لطیف و قوی و عزیز بودن او قرار داده است و فرموده، چون خداوند، لطیف به بندگان خویش و قوی و عزیز است، ایشان را رزق می دهد. این، خود، دلالت دارد بر این که می خواهد بفرماید، خدا، به خاطر این که لطیف است، احدی از مخلوقاتش، (به خاطر این که محتاج او است)، از او غایب نیست و از پذیرفتن رزقش سر باز نمی زند و چون قوی است، احدی او را از رزق دادن، عاجز نمی کند و چون عزیز است، هیچ کس، او را از این کار منع نمی کند.»

مراد از رزق (علاوه بر مادیات) موهبت های معنوی و دینی هم هست که خداوند بعضی از بندگان خود را که می خواهد از آن موهبت برخوردار می سازد. شاهد این مدعا آیه بعدی است و برای همین، در ادامه می فرماید: «**اللّٰهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ**؛ خدا همان کسی است که کتاب و وسیله سنجش را به حق فرود آورد.» (شوری/ 17) حاصل معنای دو آیه، این است که خداوند تبارک و تعالی، نسبت به همه بندگان خود لطیف است و صاحب قوت و عزت مطلق، و بندگان خود را برحسب مشیتش روزی می دهد کسانی را که هدفشان پاداش آخرت است و برای رسیدن به آن کار می کنند، دنیا را عطا کند و آخرتش را نیز بیشتر از آن چه عمل کرده اند، می دهد. ولی درباره کسانی که دنیا را می خواهند، فقط دنیا را می دهد و از آخرت بهره و نصیبی نمی برند. و آیات و روایات از این قبیل بسیارند که دلالت بر وجوب لطف بر حضرت حق می نمایند.

لطف بودن امام و امامت

آنچه اینک در پی تبیین آن هستیم، همانا صغرای قیاس است یعنی تبیین این که امامت، لطف خداوند در حق مکلفان است. **علامه مجلسی** در بیان لطف بودن وجود امام می گوید: «وجود امام لطف است زیرا بدهی است که هرگاه مردم رهبری داشته باشند که ایشان را از فتنه و فساد و ظلم و ستم به یکدیگر و ارتکاب معاصی منع کند، و به طاعت و عبادات و انصاف و مروت، رهنمون سازد؛ البته امور مردم متنسق و منظم گردیده و به صلاح نزدیک و از فساد دور خواهند شد.»

هم چنین در تبیین لطف بودن امام آمده است: دلیل بر وجوب امامت و رهبری این است که امامت در حق واجبات عقلی، لطف است، زیرا این حقیقت بر همگان معلوم است که انسانهایی که معصوم نیستند، هرگاه رهبری با کفایت نداشته باشند که معاندان و ستمگران را تنبیه و تأدیب کند و از ضعیفان و مظلومان دفاع نماید، شر و فساد در میان آنها گسترش می یابد، ولی هرگاه رهبری با این ویژگی ها داشته باشند وضعیت آنها برعکس خواهد بود و خیر و صلاح در آن جامعه گسترش خواهد یافت.

ابی اسحاق ابراهیم بن نوخت می گوید: «امامت، عقلاً واجب است زیرا امامت، لطف است و بنده را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می گرداند و در صورت نبودن امام حال خلق مختل می شود.»

در حقیقت اگر بخواهیم عبارات این بزرگان را به صورت یک قضیه بیان نماییم باید بگوییم: صغری: وجود امام، با عنایت به ثمرات و وظایفی که دارد موجب نزدیک تر شدن انسان ها به طاعت و دور گشتن آنان از معصیت و در نتیجه نیل به سعادت ابدی انسان ها می شود.

کبری: هر آنچه موجب نزدیک تر شدن انسان ها به طاعت و فرمانبرداری و دور شدن آنها از گناه و معصیت و رسیدن آنها به سعادت ابدی شود، مصداق لطف است.

نتیجه: وجود امام مصداق لطف است.

پس از اینکه ثابت شد که وجود امام لطف است باید گفت که:

صغری: نصب امام لطف است.

کبری: لطف بر خداوند واجب است.

نتیجه: نصب امام بر خداوند واجب است.

شبهات قاعده لطف

بر برهان لطف بر وجوب امامت، از سوی مخالفان، اشکالاتی مطرح شده است که متکلمان امامیه به آنها پاسخ داده اند. در این قسمت از بحث، به نقل و بررسی این اشکالات و پاسخ های آن ها می پردازیم.

اشکال نخست: مصالح مترتب بر رهبری، به معنای عام آن، که مورد قبول عقلای بشر است، مصالح دنیوی، مانند برقراری امنیت و عدالت اجتماعی و حل و فصل مسایل و مشکلات مربوط به زندگی اجتماعی بشر است، در حالی که قاعده ی لطف، مربوط به مصالح دینی است؛ یعنی، آن چه موجب این می شود که افراد، خدا را اطاعت کرده و از معاصی الهی بپرهیزند.

پاسخ: در درجه اول باید گفت که مصالح مترتب بر رهبری، به معنای عام آن صرفاً مصالح دنیوی نیست، بلکه مصالح دینی و معنوی مانند تبیین احکام فقهی برای مکلفان را نیز به روشنی در بر می گیرد. گذشته از این باید توجه داشت که برقراری امنیت و عدالت اجتماعی و حل و فصل مسایل و مشکلات مربوط به زندگی اجتماعی بشر که در متن اشکال تحت عنوان مصالح دنیوی از آن یاد شده است، صرفاً منافع و مصالح دنیوی به شمار نمی رود، بلکه از مهمترین مصالح دینی است.

به نص قرآن کریم، یکی از اهداف بعثت پیامبران الهی (ع)، برقراری عدل و قسط در زندگی بشر بوده است. «**لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**؛ تا مردم به انصاف برخیزند.» (حدید/ 25) و **امیرالمؤمنین (ع)** فرموده است: «از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمود: هر امتی که از حقوق ضعیفان دفاع نکند

و حق آنان را از توانگران بازنستاند، بهره ای از قداست ندارد.»

اشکال دوم: استناد به سیره ی عقلا. درباره اهمیت، و لزوم وجود رهبر در جامعه ی بشری، به خودی خود، حجیت شرعی ندارد، تا آن را مبنای وجوب امامت به عنوان رهبری دینی به شمار آوریم؛ زیرا، عقلای بشر، چه بسا اموری را که از نظر شرع پسندیده یا واجب نیست، پسندیده و واجب می شمارند.

پاسخ: ضرورت وجود رهبر در جامعه بشری، صرفاً، یک امر عرفی و عقلایی نیست، بلکه سیره ی متشرعه نیز بر آن جاری بوده است. بدین جهت، مسلمانان، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) در این باره که جامعه اسلامی به رهبری دینی نیاز دارد، اندکی درنگ نکردند. گذشته از این، اصولاً، بحث کنونی، مربوط به این نیست که ضرورت حکومت و رهبری مورد اتفاق عقلا. بشر است، بلکه بحث، در این است که تجربه ی تاریخی به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که وجود رهبری صالح و با کفایت در جامعه ی بشری، نقش تربیتی فوق العاده دارد و جامعه را به سوی معنویت و صلاح هدایت می کند.

در نتیجه، وجود چنین رهبری، مصداق لطف خداوند در حق مکلفان است. این که عقلای بشر نیز، پیوسته، به ضرورت وجود رهبر در جوامع انسانی اهتمام داشته اند، به دلیل همین تاثیر گذاری مهم و بی تردید رهبری صالح و با کفایت در حاکمیت خیر و صلاح در جامعه ی بشری بوده است. اشکال سوم: اگر لطف بودن وجود امام به خاطر وظایف ذکر شده است، از آن جا که هیچ یک از امامان معصوم نتوانستند به وظایف خود عمل کنند، پس باید اذعان داشت که وجود امام لطف نیست.

پاسخ: چنانکه علامه حلی می فرمایند: در مورد امامت، لطف واجب سه قسم است:

1. لطف فعل خداست: و آن این است که خداوند امام را نصب کرده و او در میان مردم است.
2. لطف فعل امام است: امام وظایف خود را به نحو احسن انجام دهد و مبلغ دین و پاسدار شریعت باشد و مردم را به طاعت، امر و از معصیت، نهی نماید و به طور کلی آنان را هدایت کند.

3. لطف فعل مردم است: و آن به این است که مردم از امام خود تبعیت کنند و در اوامر و نواهی مطیع و حامی امام باشند. روشن است که خداوند، لطف خود را شامل حال مردم می کند؛ زیرا در صورت عدم آن، نقض غرض حاصل می شود که قبیح است و قبیح هم از خداوند تبارک و تعالی سر نمی زند. امام هم معصوم و مصون از گناه و اشتباه است و قطعاً به لطف واجب خود عمل می کند. پس این مردم هستند که به لطف واجب خود عمل نمی کنند، از اوامر و نواهی امام تبعیت نمی کنند و در نتیجه محرومیت از لطف نصیبشان می شود. ایشان در جای دیگر در توضیح این مطلب می نویسند: لطف بودن امامت، منوط به شرایط ذیل است:

1- آفریدن امام و مجهز ساختن وی به علم و قدرت، و تصریح بر نام و نشان او و نصب و معرفی وی از طرف پیامبر برای امت.
2- قبول مسئولیت منصب امامت بر امام و تحمل مصایب جانگناه و رنج های فراوان آن، به عنوان وظیفه عقلی و شرعی.
3- پذیرش ملت و یاری کردن و دفاع آنان از حریم ولایت و تسلیم در برابر اوامر و نواهی امام و جهاد با دشمنان و متمرّدین از خط امامت. بدیهی است اگر مردم از جان و دل و عمل پذیرای چنین امامی نباشند طبعاً نمی تواند حکومت را به دست بگیرد و مردم را حول محور حاکمیت حق و عدالت گرد آورد.

علامه سپس در ادامه می فرماید: شرط اول (نصب امام) که بر خدای متعال لازم است انجام یافته، شرط دوم (قبول امامت) نیز محقق است؛ ولی در مورد شرط سوم که مربوط به امت است، باید گفت متأسفانه بسیاری از مردم در عصر امامان معصوم زیر بار امامت راستین نرفتند و امامان را تنها و بی یاور گذاشتند. بنابراین، عدم تمکن امام بر تصرفات در امور سیاسی اجتماعی و قضایی، به دلیل کوتاهی از ناحیه شخص امام نبوده، بلکه به دلیل ترمد و کوتاهی خلق بوده است.

بنابراین، چنین نیست که اگر نگذاشتند امام به تمامی وظایف امامت عمل کند، از لطف بودن ساقط باشد. زیرا درست است که امام، حکومت و زعامت و رهبری جامعه را نداشته و مردم از این حیث از وجود امام بهره نبرده اند، اما وجود امام نیز موضوعیت دارد و خود، لطف است. چرا که امام، حجت زمان است.

امام صادق (ع) می فرماید: «اگر در زمین، فقط دو نفر باقی بمانند، یکی از آن دو حجت است.» ملاصدرا در شرح این روایت می گوید: «غایت و غرض از وجود امام، تنها پیشوایی و امامت نیست، تا اگر امامی فرض شود که هیچ انسانی به او رجوع نکند، غرض از وجود امام فوت شود و یا اگر ظاهر نباشد، غرض از وجود او فوت شود، بلکه خود وجود امام موضوعیت دارد.»

خواجه طوسی می گوید: «الامام لطف و تصرفه آخر و عدمه من؛ وجود امام لطف است و تصرف امام لطف دیگری است و اگر ما از آن لطف محروم مانده ایم، کوتاهی از جانب ماست.»

اشکال چهارم: اگر در هر زمانی، لطف لازم است، پس در زمان غیبت، مسئله چگونه است؛ زیرا، مردم، در این زمان، از ارشاد امام و اجرای عدالت و حدود و قصاص به دست مبارک آن حضرت محروم اند.

پاسخ: پاسخ این شبهه در حقیقت همان است که در پاسخ به شبهه سوم مطرح گردید با توجه به توضیحات پیشین در امام، لطف، مضاعف است،

وجود او، یک لطف است و تصرف او، لطفی دیگر، اگر مانعی از تصرف امام جلوگیری کرد، لطف دیگر، یعنی وجودش، باقی می ماند. داستان غیبت امام، مانند داستان انبیای گذشته است. بسیاری از آنان، از جانب خداوند، برای اجرای حدود و ارشاد مردم و دیگر وظایف، فرستاده شدند، ولی با این حال به خاطر ممانعت منع کنندگان، نتوانستند در امور تصرف لازم را داشته باشند. نیز پیامبر اکرم (ص) در **مکه** مکرمه، به نبوت برانگیخته شد، ولی قبل از هجرت، در اثر مخالفت مخالفین اسلام نتوانست در امور تصرف کند و حتی پس از هجرت هم در اثر وجود موانع نتوانست نسبت به نقاط دوردست، نقش کامل خود را ایفا کند، ولی بر خداوند واجب است که با تمام احوال و شرایط با وجود پیامبر یا امام، حجت خود را بر مردم تمام کند تا مردم نگویند: «خدایا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو تبعیت کنیم.»

منابع

علامه حلی- کشف المراد- تعلیقه آیت الله سبحانی- قم- موسسه امام صادق (ع)

کلید واژه ها

متکلمان- تشیع- اثبات امامت- فیض الهی- انسان- خدا- علم کلام-